

عوامل و زمینه‌های ظهور دوباره طالبان

محمدناصر عارفی*

چکیده

گروه طالبان از ظهور تا افول و از افول تا ظهور دوباره، فراز و فرودهای زیادی را پشت سر گذاشته است. پیدایش این گروه در افغانستان معلول عوامل متعدد بوده است که هرکدام در ایجاد آن نقش داشته‌اند. پس از سقوط و افول این گروه در سال ۲۰۰۱، ظهور دوباره و تداوم حیات سیاسی مجدد طالبان نیز ناشی از زمینه‌های متعددی بوده است. زمینه‌هایی که بستر ظهور دوباره و تداوم حیات سیاسی این گروه را فراهم ساخته‌اند، علاوه بر زمینه‌های موجود، می‌توان از عوامل گوناگون داخلی و خارجی سخن گفت که گروه طالبان را از افول به ظهور رسانده‌اند و این گروه را قادر ساخته‌اند تا به‌عنوان نیروی معارض و مخالف حکومت افغانستان در عرصه تحولات سیاسی افغانستان پا به میدان گذارد.

واژگان کلیدی: طالبان، ظهور دوباره، زمینه‌ها، عوامل، افغانستان.

مقدمه

طالبان، گروهی که از بدو پیدایش تا سقوط و انزوا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ظهور دوباره و تداوم حیات سیاسی به‌عنوان گروه مخالف مسلح دولت افغانستان سرگرم جنگ و نبرد بوده است و به‌عنوان یک گروه تأثیرگذار در تحولات تلخ و خونین افغانستان، فراز و فرودهای زیادی را پشت سر

* پژوهشگر.

گذاشته است. بدون شک، عوامل داخلی و بیرونی و زمینه‌ها و بسترهای لازم در ظهور مجدد طالبان و تداوم حیات سیاسی این گروه در افغانستان دخیل بوده است و این زمینه‌ها و عوامل این گروه را از سقوط به ظهور و از افول و انزوا به عرصه تحولات سیاسی افغانستان برگردانده است. در این نوشتار، زمینه‌ها و عوامل ظهور دوباره طالبان و تداوم حیات سیاسی این گروه در افغانستان واکاوی شده است.

۱. زمینه‌های ظهور دوباره طالبان

زمینه‌ها، بستری‌اند که در آن یک پدیده به وجود می‌آید و رشد می‌کند؛ مثلاً قارچ‌ها معمولاً در محل‌های توأم با رطوبت رشد می‌کنند و در چنین مکان‌هایی به حیات خود ادامه می‌دهند. گروه‌های شورشی در هر کشوری تا زمینه‌های پیدایش و رشد برای‌شان فراهم نباشد، هرگز متولد نخواهند شد و رشد نخواهند کرد؛ اما اگر در کشوری که بسترهای لازم برای پیدایش و گسترش چنین گروه‌هایی فراهم باشد، طبیعی است که آن‌ها پدید می‌آیند و ادامه حیات می‌دهند. افغانستان کشوری است که بستری‌هایی را در خود داشته است.

تردیدی وجود ندارد که گروه طالبان با طرح و برنامه‌ریزی‌های کشورهای صاحب منفعت و ذی‌دخل در افغانستان و زمینه‌های موجود در این کشور، حیات دوباره یافت. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله ایالات متحده آمریکا در افغانستان و سقوط طالبان، تصور این بود که طالبان از صحنه تحولات و از میدان جنگ افغانستان کنار خواهند رفت؛ اما تحولات جاری در افغانستان نشان داد که این گروه نه تنها از صحنه کنار نرفت؛ بلکه پس از سقوط و انزوای موقت، به تدریج، از زیر زمین به روی زمین آمد و به جنگ و خونریزی در این خاک ادامه داد.

زمینه‌های اولیه ظهور ابتدایی طالبان را وضعیت تلخ و شرایط موجود افغانستان تشکیل می‌داد. آن‌ها در شرایطی پا به عرصه سیاست افغانستان نهادند که مردم این کشور از وضعیت موجود و از جنگ ویرانگر داخلی به تنگ آمده بودند و همگان خواستار تغییر وضع موجود و بیرون‌رفت از آن بودند؛ چنان‌که احمد رشید در این مورد می‌نویسد:

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

«ظهور طالبان در شرایط تاریخی مناسبی اتفاق افتاد؛ شرایطی که در آن ساختار قدرت کمونیستی به طور کامل از بین رفته بود، رهبران مجاهدین، اعتبار خود را از دست داده بودند و رهبری سنتی قبیله‌ای نابود شده بود.» (رشید، ۱۳۷۹: ۱۵۶).

اما زمینه‌های ظهور مجدد طالبان متفاوت‌تر، متنوع‌تر و گسترده‌تر از زمینه‌های زمان ظهور اولیه این گروه است. یکی از زمینه‌های ظهور اولیه این گروه، استقبال مردم افغانستان از این گروه بود؛ زمینه‌ای

که پس از عملکرد خشن و کشتارهای بی‌رحمانه‌ای که این گروه انجام داد، از بین رفت و مردم افغانستان از طالبان رویگردان شدند.

تردیدی وجود ندارد زمینه‌های زیادی در داخل برای ظهور مجدد طالبان وجود داشته است و کشورهای درگیر در تحولات افغانستان نیز با استفاده از همین زمینه‌ها، در پرورش مجدد و تجدید حیات و ظهور دوباره این گروه بهره گرفته‌اند؛ آن‌گونه که در پیدایش آغازین طالبان کشورهای مداخله‌گر در بستر آماده افغانستان مطابق سیاست‌های از پیش ترسیم‌شده‌شان در پیدایش و ایجاد طالبان ایفای نقش کردند؛ چنان‌که بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر فقید سابق پاکستان، گفته بود: «فکر روی کارآوردن طالبان از انگلیسی‌ها بود، مدیریت آن را آمریکایی‌ها کردند، هزینه آن را سعودی‌ها پرداختند و من اسباب آن را فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم.» (انصاری، ۱۳۸۲: ۶۹).

اما در ظهور دوباره طالبان کشورهای بیش‌تری زمینه‌های تجدید حیات این گروه را در افغانستان جست‌وجو کردند و در روی کارآوردن مجدد طالبان سهم گرفتند و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هرکدام در راستای منافع‌شان تلاش کردند در تحولات افغانستان ایفای نقش کنند و با استفاده از زمینه‌های موجود در رابطه با روی کارآوردن دوباره طالبان تمرکز کنند. اینک باید دید که چه چیزهایی زمینه‌ساز ظهور مجدد طالبان و بازگشت دوباره این گروه به میدان جنگ و نبرد در افغانستان به حساب می‌آیند و این زمینه‌ها را می‌توان به شکل ذیل ارزیابی کرد:

۱-۱. نقش مواد مخدر در پیدایش و تداوم حیات گروه‌های شورشی

کشت خشخاش، تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان تبدیل به یک معضل پیچیده بین‌المللی شده است. مافیا، باندها و سیاست‌های پشت پرده بعضی از دولت‌های ذی‌نفع در مواد مخدر، افغانستان را به سرزمین تریاک مبدل کرده است. بعضی از تحلیل‌گران میان مواد مخدر و طالبان مسلح که در تداوم جنگ نقش دارند، ارتباط برقرار کرده‌اند.

«طالبان در دوران حاکمیت خود افغانستان را به مرکز و منبع بدامنی و بی‌ثباتی در منطقه و جهان تبدیل کردند. افغانستان در دوره طالبان مرکز تولید و قاچاق مواد مخدر در جهان گردید. زرع، قاچاق و تجارت مواد مخدر و اخذ مالیات بر صدور مواد مخدر بخشی عمده‌ای از درآمد طالبان بود که توسط آن، قسمتی از هزینه‌های نظامی و غیر نظامی خود را تأمین می‌کردند. زارعین و تاجران مواد مخدر، با همدستی، حمایت و نظارت طالبان صدها دستگاه ماشین تولید تریاک به هیروئین را از پاکستان به مناطق تحت کنترل خود در ولایات شرقی و جنوبی افغانستان وارد نموده بودند.» یکی از ساکنان شرق کشور اظهار داشت: «تابهار سال ۱۳۷۷ تنها در ولسوالی غنی خیل شینوار ولایت ننگرهار ۱۵۴ دستگاه

تبدیل تریاک به هروئین نصب شده بود. طالبان در پهلوی هر دستگاه یک نفر مسلح خود را گماشته بودند تا از هر کیلو هروئین تولیدشده سه هزار و پنج صد کلدان پاکستانی محصول گمرکی اخذ کنند.» (اندیشمند، ۱۳۸۳: ۲۸۹).

جنگ و تداوم آن، هزینه‌های سنگینی دارد و طبیعی است گروه‌های مسلح با هر شیوه ممکن به تأمین نیازهای مالی خود می‌پردازند. مواد مخدر هم در ایجاد و هم در تداوم حیات گروه‌های شورشی تأثیرگذار است و همه آگاهان به این حقیقت اذعان داشته‌اند که مواد مخدر زمینه‌ساز پیدایش و رشد گروه‌های دهشت‌افکن است.

«پیش از ۹۰ درصد کشت خشخاش در مناطق تحت کنترل طالبان صورت می‌گرفت. آنان ده درصد درآمد خشخاش را به عنوان مالیات دریافت می‌کردند.» (سرفراز، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

مواد مخدر، افغانستان را به جولانگاه مافیا، باندها و قاچاق‌بران بین‌المللی مبدل کرده است و منبع درآمد مناسبی برای گروه‌های دهشت‌افکن بوده است و دشمنان افغانستان از آن در راستای پیشبرد اهداف و سیاست‌های خود در افغانستان بهره گرفته‌اند.

«مراکز مختلفی وجود دارد که معامله قاچاق و ترویج مواد مخدر در جهان را مستحکم می‌سازند. این مراکز به صاحبان وجدان‌های مرده‌ای وابسته‌اند که جز به مصلحت خویش نمی‌اندیشند؛ حتی اگر به ضرر دیگران تمام شود. این مرکزهای مشابه به هم، مراکزی هستند که به خاطر ضعیف‌ساختن جوانان مسلمانان، ربودن ثروت آن‌ها و وابسته‌کردن به این مراکز، مواد مخدر را در کشورهای اسلامی ترویج می‌دهند.» (طیار، ۱۳۹۴: ۷۹).

مواد مخدر یکی از زمینه‌های پیدایش و تداوم حیات گروه‌های شورشی است و میان تولید مواد مخدر و تداوم جنگ و گسترش گروه‌های شورشی از تباط گسست‌ناپذیری وجود دارد و این مسئله تنها ربطی به افغانستان هم ندارد و هر کشوری که تولید و قاچاق مواد مخدر در آن رونق داشته باشد، دچار بحران و ناامنی می‌شود؛ آن‌گونه که افغانستان خواهسته یا ناخواسته، هدفمند و یا بدون هدف‌های از پیش تعیین‌شده، این‌گونه شده است و تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان از چنان گستردگی برخوردار شده است که تمام مسائل در این کشور را تحت تأثیر قرار داده است: ماشین جنگی گروه‌های شورشی را به حرکت درآورده است، باعث تداوم ناامنی‌ها و تداوم جنگ و خونریزی‌ها در این کشور شده است و به ظهور و تداوم حیات گروه‌های شورشی و مخالفان مسلح حکومت کمک کرده است.

۱-۲. غارت منابع طبیعی

معادن و منابع طبیعی یک کشور در سایه ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها آسان‌تر و بدون ممانعت به غارت می‌روند؛ زیرا در سایه ثبات، دولت یک سرزمین می‌تواند همه قلمرو سرزمینش را تحت کنترل داشته باشد و از مرزها و از سرمایه ملی، از معادن و منابع طبیعی محافظت کند؛ اما در سایه جنگ و بی‌ثباتی، حفاظت از منابع طبیعی و معادن در یک کشور دشوار می‌شود و این امر زمینه را برای غارت معادن و منابع طبیعی یک کشور توسط کشورهای غارت‌گر فراهم می‌سازد و کشورهای غارت‌گر منافع خود را در تداوم ناامنی‌ها می‌بینند و به آن دامن می‌زنند و یکی از راه‌های تداوم ناامنی‌ها، ایجاد، تشویق، تحریک و تجهیز گروه‌های شورشی است.

«افغانستان معادن بی‌شماری دارد که بعضی آن‌ها کشف و دوره‌های سروی و اکتشافی را پشت سر گذاشته و آماده استخراج‌اند و بعضی هم استخراج می‌شوند؛ ولی بازم با قاطعیت می‌توان گفت تمامی معادن افغانستان به حالت دست‌نخورده باقی‌اند و همین کار باعث تحریک حس غارت‌گری متجاوزین شده که به سرزمین ما تجاوز نظامی نمایند.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۱: ۵۸).

حفاظت از معادن و منابع طبیعی کار دشواری است و رابطه‌ای میان غارت معادن و منابع طبیعی کشورها و جنگ و استمرار حیات گروه‌های شورشی وجود دارد. در افغانستان یکی از راه‌های کسب درآمد گروه‌های مسلح، استفاده از منابع طبیعی و معادن موجود در این کشور است و گروه‌های مخالف دولت، همیشه تلاش داشته‌اند در مکان‌هایی که معادن و منابع طبیعی در آن نهفته، تسلط داشته باشند و کشورهای غارت‌گر نیز به غارت معادن و منابع طبیعی بپردازند؛ آن‌گونه که «سامبانیس» در این مورد می‌نویسد:

تأسیس ۱۳۹۴

«اگرچه غارت منابع می‌تواند انگیزه‌ای برای شورش باشد؛ ولی منابع می‌تواند مورد استثمار قرار نگیرد مگر این‌که شورشیان بخشی از کنترل سرزمینی را به دست آورده باشند؛ از این‌رو، شاید کسی انتظار داشته باشد که غارت منابع به‌ویژه برای سازمان‌ها مهم باشد.» (سامبانیس، ۱۳۹۱: ۶۹).

تداوم جنگ، گسترش ناامنی‌ها و تقویت نیروهای مخالف مسلح، حاکمیت سیاسی افغانستان را با چالش‌هایی مواجه ساخته است و حاکمیت آن‌گونه که تعریف شده است، اعمال اقتدار بدون مانع در داخل و برخورداری از استقلال در حوزه سیاست خارجی، از گذشته‌های دور در افغانستان با چالش‌هایی همراه بوده است و پس از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، چالش حاکمیتی افغانستان رو به گسترش بوده است و افغانستان وضعیتی پیدا کرده است که در برخی از مناطق این کشور، دولت کاملاً حاکمیت خود را از دست داده است و مناطق زیادی تبدیل به لانه گروه‌های دهشت‌افکن شده است؛

با این وصف، غارت معادن و منابع طبیعی توسط کشورهای غارت‌گر و بهره‌مندی گروه‌های شورشی از آن، زمینه‌ساز پیدایش و تداوم حیات گروه‌های شورشی است.

۱-۳. رادیکالیسم اسلامی

یکی از زمینه‌های ظهور مجدد طالبان و استمرار حیات سیاسی آن‌ها رشد و گسترش افراط‌گرایی و رادیکالیسم اسلامی در افغانستان و در منطقه بوده است. متأسفانه اشغال افغانستان توسط شوروی و لشکرکشی این قدرت بین‌المللی به افغانستان، زمینه حضور اعراب و افراطی‌های کشورهای اسلامی را به بهانه سهم‌گرفتن در جهاد افغانستان فراهم ساخت و این‌گونه افراط‌گرایی و رادیکالیسم اسلامی در افغانستان گسترش پیدا کرد و افغانستان از آن زمان تاکنون گرفتار افراط‌گرایی و رادیکالیسم اسلامی بوده است و قرائت‌های رادیکال‌گرایانه از دین زمینه‌ساز پیدایش جریان‌های تندرو بوده است؛ این در حالی است که مردم افغانستان پیرو دو مذهب خردگرا، یعنی حنفی و جعفری، هستند و این دو مذهب به اعتدال‌گرایی شهرت دارند تا افراط‌گرایی؛ اما متأسفانه حضور افراطی‌های کشورهای اسلامی از جمله عرب‌های افراطی در دوران جهاد در افغانستان، ترویج‌گر رویکردهای رادیکال‌گرایانه از دین بودند و افراط‌گرایی را در افغانستان گسترش دادند و این مسئله زمینه‌ساز پیدایش و گسترش جریان‌های تندرو در افغانستان بوده است؛ آن‌گونه که الیویه روا در کتاب تجرب اسلام سیاسی می‌نویسد:

«جنگ افغانستان بهترین و مناسب‌ترین موقعیت برای گسترش همکاری بین اخوانی‌ها و وهابی‌ها بود. اخوان‌المسلمین هم کمک‌های بشردوستانه را برای مجاهدین جمع می‌کرد و هم داوطلبان عرب را که می‌خواستند در جهاد شرکت کنند، جذب و منظم می‌کرد. دفتر اخوان‌المسلمین در پشاور به دست یک اردنی فلسطینی‌الاصل، یعنی عبدالله عزام، اداره می‌شد. همین عبدالله عزام بود که کمک‌های مالی عربستان سعودی را به مجاهدین می‌رساند. در عربستان سعودی شاهزاده ترکی، رئیس استخبارات این کشور، نقش اساسی در ارتباط با جهاد داشت.» (روا، ۱۳۷۸: ۱۲۹).

با وجودی که افغانستان در گذشته‌های دور استقبال‌چندانی از جریان‌های افراطی نداشته و تلاش کرده است که از رویکردهای رادیکال‌گرایانه فاصله بگیرد؛ اما پس از اشغال افغانستان توسط شوروی و حضور افراطی‌های کشورهای اسلامی و عربی در افغانستان، زمینه‌های رشد رادیکالیسم اسلامی در وجه و جب این خاک فراهم شد و اینک جریان‌های رادیکال و تندرو مانند طالبان و داعش و دیگر گروه‌های افراطی در افغانستان رونق پیدا کرده است و این کشور را دچار بحران و چالش‌های زیادی کرده‌اند. بعضی از تحلیل‌گران نوشته‌اند:

«جهاد افغان‌ها برای هواداران اسلام رادیکال در سرتاسر دنیای اسلام اهمیت نمادین عظیمی یافت و

داوطلبان زیادی را از خاورمیانه و جاهای دیگر برای نبرد دوشادوش مجاهدین جذب کرد.» (مارسدن، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

البته این نکته را باید اذعان داشت که افراط‌گرایی تنها مشکل افغانستان نیست و ریشه افراط‌گرایی را باید در کشورهایی جست‌وجو کرد که پرورشگاه و لانه‌های افراط‌گرایی بوده‌اند. رادیکالیسم اسلامی تنها مشکل افغانستان نیست؛ بلکه معضلی است که کل منطقه را فراگرفته است و افغانستان را نیز تحت تأثیر قرار داده است؛ آن‌گونه که حامد کرزی، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان، که پس از سقوط طالبان قدرت را در افغانستان در اختیار گرفت، در یکی از مصاحبه‌های خود گفته بود:

«پس از سال ۲۰۰۱، جامعه بین‌المللی تنها روی افغانستان به‌عنوان محلی برای مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم متمرکز شد؛ هرچند ما افغان‌ها بارها اعلام کردیم که کشور ما محل درستی برای جنگ با تروریسم نیست. مبارزه با تروریسم نمی‌تواند با جنگ در روستاهای افغانستان محقق شود و یک دید منطقه‌ای در این مسئله مورد نیاز است. باید روی کسانی که تروریست‌ها را آموزش می‌دهند، مجهز و تحریک می‌کنند و برای صدمه‌زدن به کشور ما می‌فرستند، تمرکز شود. شاید به خاطر درک نکردن و شاید هم به خاطر نخواستن جامعه جهانی، تاکنون هیچ گوش شنوایی برای شنیدن حرف‌های ما وجود نداشته است؛ اما اتفاق‌ها و رویدادهای مختلف ثابت کرد ما درست می‌گوییم.» (کرزی، ۱۳۸۷: ۳۱).

افراط‌گرایی و بنیادگرایی عمیقی که کل منطقه را فراگرفته است، زمینه‌ساز ظهور گروه‌های افراطی زیادی در سطح منطقه و از جمله زمینه‌ساز ظهور مجدد طالبان و تداوم حیات سیاسی آن‌ها در افغانستان بوده است و متأسفانه این پدیده رو به گسترش است و تا زمانی که اعتدال‌گرایی در افغانستان جایگزین افراط‌گرایی نشود، نمی‌توان امیدی داشت که جریان‌های افراطی از صحنه کنار بروند.

۴-۱. شکاف‌های قومی

افغانستان سرزمینی است که دارای تکثر قومی بوده و خرده‌هویت‌های زیادی را در خود جای داده است. هنوز هویت ملی در این کشور شکل نگرفته است و هویت‌ها در این کشور هم‌چنان قومی‌اند. هویت‌های گوناگون وقتی به هم‌سویی منجر نشوند، زمینه‌ساز واگرایی است. هرچند پس از سال‌ها تجربه‌های تلخ، اکنون زمینه‌های خوبی از همدلی و همگرایی میان مردم و اقوام باهم برادر افغانستان به وجود آمده است و اگر دسیسه‌های دشمنان افغانستان بگذارد، مردم خردمند این کشور همگرایی و زندگی مسالمت‌آمیز و باهم‌بودن را به خوبی به نمایش خواهند گذاشت؛ اما نمی‌توان شکاف‌های قومی را در پیدایش جریان‌های مختلف و پیدایش واگرایی‌ها و جبهه‌بندی‌ها بی‌تأثیر دانست.

شکاف‌های قومی باعث می‌شود کشورهای مداخله‌گر از اختلافات قومی در راستای منافع خود استفاده کنند و زمینه‌های واگرایی‌های بیش‌تر را فراهم سازند و با رویکرد رئالیستی، امنیت خود را در ناامن‌سازی افغانستان و صلح در کشور خود را در دامن‌زدن به جنگ در افغانستان ببینند؛ آن‌گونه که در نگاه رئالیستی امنیت خود را در ناامنی دیگران دیدن یک اصل است. «برای داشتن صلح در داخل مرزهای خود باید داخل مرزهای دشمن جنگ ایجا کرد.» (بصیری، ۱۳۷۹، ش ۱۶۴: ۱۶۱).

شکاف‌های قومی مانند دیگر زمینه‌هایی که اشاره شد، در پیدایش و تداوم حیات جریان‌های مختلف سیاسی از جمله در ظهور دوباره طالبان بی‌تأثیر نبوده است. زمینه‌های ظهور مجدد طالبان و روی‌کار آمدن دوباره این گروه ممکن است بیش از مواردی باشد که به آن اشاره شد. آنچه ذکر شد، مهم‌ترین زمینه‌هایی است که به آن‌ها اشاره شد.

۲. سقوط ناخواسته طالبان

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، تحولات افغانستان در مسیر غیر قابل پیش‌بینی حرکت کرد و سقوط طالبان به صورت امر ناخواسته‌ای اتفاق افتاد و اگر این گروه به خواست ایالات متحده آمریکا در تحویل دادن بن لادن جواب مثبت می‌داد، سقوط آن هرگز اتفاق نمی‌افتاد؛ اما وقتی تصمیم بر آن شد که طالبان باید سقوط کنند، آنگاه حتی کشورهایمانند پاکستان که حامی طالبان بودند و کشورهایمانند حتی حکومت طالبان را به رسمیت شناخته بودند، برخلاف میل‌شان در این راه با آمریکا همگام شدند و در ظاهر از سقوط طالبان حمایت کردند؛ این در حالی بود که در پشت پرده هم‌چنان پشت سر طالبان ایستاده بودند و از سقوط طالبان ناراحت بودند و ایالات متحده هم به فکر هم‌سو کردن طالبان با خود بود و حتی مقامات این کشور از به رسمیت شناخته شدن این گروه سخن می‌گفتند. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مقاومت طالبان در تحویل ندادن بن لادن به آمریکا، وضعیت دیگری برای این گروه رقم زد.

سقوط طالبان به دست کسانی اتفاق افتاد که روزی در پیدایش آن نیز ایفای نقش کرده بودند؛ وقتی مقامات ایالات متحده آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ القاعده را عامل این حادثه تروریستی تلقی کردند و از طالبان خواستند اسامه بن لادن رهبر القاعده را که در افغانستان به سر می‌برد، به آمریکا تحویل دهند؛ اما طالبان از این کار اجتناب کردند و آمریکا تصمیم به حمله به افغانستان را گرفت و در این راه حتی کشوری‌های مدافع طالبان را با خود همراه کرد؛ کشورهایی که روزی در ایجاد طالبان ایفای نقش کرده بودند و اینک با توجه به وضعیت پیش‌آمده، ناگزیر بودند که از سیاست سقوط طالبان پیروی کنند.

تصمیم آمریکا برای سرنگونی طالبان و درخواست‌های مکرر این کشور از مقامات پاکستان برای

همکاری با آمریکا در این راه، مقامات پاکستان را بر سر دوراهی دشواری قرار داده بود؛ به گونه‌ای که انتخاب مسیر، کار ساده‌ای نبود و قدم نهادن در هریک از این دو مسیر برای پاکستان پیامدهایی را به دنبال داشت.

«بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، وقتی معلوم شد که آمریکا در پی حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان است، پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان، دست به یک انتخاب تاکتیکی و استراتژیک زد. سرویس امنیتی مخفی مشرف (ISI) به طور گسترده‌ای در کمک کردن، مشاوره و گاهی هم در اختیار گذاشتن نیرو و منابع برای طالبان نقش داشت.» (قدیری، ۱۳۸۶: ۳۲).

حمایت پاکستان و دیگر کشورهای حامی طالبان از سقوط این گروه به معنای قطع کامل رابطه این کشورها با طالبان نبود؛ بلکه به طور موقت رابطه این کشورها از تعامل آشکار با طالبان به تقابل و یا به تعامل زیرزمینی تغییر ماهیت داده بود؛ رابطه‌ای که می‌توانست دوباره از تقابل خارج و به تعامل منجر شود. همراهی کشورهای حامی طالبان با آمریکا در سقوط این گروه با مخالفت جریان‌ها و افراد هم‌سو با طالبان در داخل این کشورها مواجه شد و این مسئله خود بیانگر موقت بودن این تغییر سیاست در برخورد با طالبان بود؛ آن گونه که پرویز مشرف، حاکم وقت پاکستان - زمانی که سیاست همراهی‌اش با آمریکا در سقوط دادن طالبان با واکنش حامیان طالبان در پاکستان مواجه شد - در قبال آن اظهار داشت:

«اما از مخالفت بعضی گروه‌های افراط‌گرای دینی با این تصمیم متأسفم. به علاوه تأسف می‌خورم که این مخالفت بر اساس اصول دین نبوده؛ بلکه بر اساس منافع شخصی و منافع حزبی است. اغلب عالمان دینی افرادی روشنفکر هستند؛ اما افراط‌گرایانی که این تظاهرات را به راه می‌اندازند، فکر می‌کنند که قیم اسلامند. در چشم آن‌ها، طالبان تولد دوباره اسلام است و به نظر آنان، کسانی که مخالف طالبانند، مسلمان نیستند؛ اما این افراد برای حقوق بشر ارزشی قائل نمی‌شوند و مردمان پاکستان از چنین کسانی که خود را عالم دینی می‌خوانند، مأیوس شده‌اند. در ابتدا باید خود را از نفرت و عدم تساهل دینی رها سازیم. ما باید به خاطر داشته باشیم که فکر و ذهن را نمی‌توان با سرکوب باز کرد. نمی‌توان قلب‌ها و ذهن‌ها را با زور تغییر داد. ما این قدرت را داریم که با تهدیدهای خارجی مقابله کنیم؛ اما خطری که تهدیدمان می‌کند، داخلی است. من از پاکستان می‌خواهم که برخیزد تا عدم تساهل و نفرت را از وجودمان پاک کنیم و فضای برادری و برابری را در کشور برقرار سازیم.» (گودوین، ۱۳۸۳: ۱۰۸).

۳. عوامل ظهور دوباره طالبان

چنان‌که اشاره کردیم که سقوط طالبان مانند یک حادثه اتفاقی رخ داد، اگر موضع انعطاف‌ناپذیر

طالبان در تحویل دادن رهبر القاعده به آمریکا نمی‌بود، تحولات افغانستان ممکن بود به گونه دیگری رقم بخورد به هر حال، «در اکتبر ۲۰۰۱ عملاً بمباران پایگاه‌های نظامی و مخفی‌گاه‌های القاعده و طالبان آغاز شد. در پایان سال ۲۰۰۱ حکومت طالبان از قدرت خلع شده و القاعده از آنچه به نظر می‌رسید، آخرین پایگاهش در افغانستان باشد؛ یعنی کوه‌های تورابورا در نزدیکی جلال‌آباد عقب‌نشینی کرده بود.» کورنا، ۱۳۸۳: ۶۵).

این‌گونه طالبان سقوط کردند؛ اما دیری نگذشت که این گروه دوباره ظهور پیدا کرد و از زیر زمین به روی زمین آمد. پس از بررسی زمینه‌های پیدایش مجدد طالبان، خوب است عوامل ظهور دوباره این گروه را در دو بخش عوامل داخلی و خارجی ارزیابی کنیم.

۳-۱. عوامل داخلی ظهور دوباره طالبان

عواملی که منجر به بازگشت دوباره طالبان به میدان نبرد در افغانستان شد، می‌تواند عوامل داخلی و یا عوامل خارجی باشد. عوامل داخلی که باعث ظهور دوباره طالبان در عرصه تحولات افغانستان شد، می‌توان آن‌ها را این‌گونه ارزیابی کرد.

۳-۱-۱. سیاست‌های مماشات‌گونه

یکی از عوامل داخلی که باعث ظهور مجدد طالبان شد، سیاست‌های اشتباه و مماشات‌گونه مقامات حکومتی افغانستان مخصوصاً حامد کرزی و مقامات حکومت او بود؛ پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن حامد کرزی و سرآزیر شدن پول‌ها و کمک‌های گسترده جامعه جهانی به افغانستان، انتظار می‌رفت نظام سیاسی افغانستان بر همه مشکلات فایق آید و گلیم خونین جنگ را برای همیشه از افغانستان جمع کند؛ اما متأسفانه چنین نشد و سیاست‌های مماشات‌گونه و رویکردها دو پهلو و به ظاهر دلسوزانه مقامات، هیچ نتیجه ملموسی در پی نداشت و تنها باعث ظهور دوباره طالبان به عرصه نبرد در افغانستان شد؛ این در حالی است که اگر اراده جدی و سیاست صادقانه برای مهار و کنترل گروه‌های شورشی وجود می‌داشت، افغانستان می‌توانست از فرصت‌های پیش‌آمده نهایت استفاده را ببرد و بساط همه دهشت‌افکنان را از این خاک جمع کند تا امنیت نسبی در این خاک حاکم شود؛ اما متأسفانه در سایه سیاست‌های مماشات‌گونه و رفتار غیر صادقانه، همه فرصت‌ها از دست رفت و افغانستان به ثبات سیاسی دست پیدا نکرد و طالبان روز به روز قوی‌تر شد؛ به گونه‌ای که آسیب‌های جدی به امنیت افغانستان وارد کردند و افرادی زیادی از مردم و سربازان این وطن را کشتند و خسارت‌های فراوان مادی به افغانستان وارد کردند.

«حامد کرزی با قربانی پنداشتن طالبان، سیاست دلسوزانه‌ای را نسبت به آن‌ها اتخاذ کرد. تلاش‌های اولیه دولت افغانستان برای بازگرداندن طالبان به فرایند سیاسی در سال ۱۳۸۲، زیر نظر شورای امنیت ملی، تحت حکم رئیس جمهور کرزی، آغاز شد. این تلاش‌ها توسط ابراهیم سپین‌زاده نوروژی، معاون شورای ملی، به صورت بسیار محرمانه انجام شد. برای ارائه پوشش رسمی به این تلاش‌ها، دولت افغانستان در سال ۱۳۸۴ کمیسیون مصالحه را به نام کمیسیون تحکیم صلح به منظور ادغام مجدد اعضای طالبان به جامعه ایجاد کرد. همانند سیاست مصالحه ملی سال ۱۳۶۵ نجیب‌الله، رئیس جمهور سابق افغانستان، برنامه صلح امتیازات اقتصادی و مصونیت را برای شورشیان در ترک و قطع علاقه نسبت به تروریسم، در نظر گرفت. این برنامه هم‌چنین طرح ادغام مجدد را برای شورشیانی که از بازداشت‌گاه‌های ایالات متحده در بگرام و گوانتانامو آزاد شده بودند، اجرا کرد. در سال ۱۳۸۷، این کمیسیون ادعا کرد که بیش از ۶ هزار شورشی را دوباره به جامعه باز گردانده است.» (صدر، ۱۳۹۷: ۱۴).

این گونه سیاست‌های غیر شفاف و دو پهلو باعث شد طالبان که به زیرزمین‌ها خزیده بودند، دوباره به روی زمین بیایند و دوباره وارد مبارزات قدرت شوند. سیاست‌های دست و دل باز انعطاف‌پذیرانه در قبال طالبان در حالی اتخاذ می‌شد که درک درستی از اهداف، برنامه‌ها، سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های این گروه در آینده وجود نداشت.

«شورای ملی افغانستان در ۱۱ دلو ۱۳۸۵، لایحه عفو عمومی را تحت عنوان قانون مصالحه و آشتی ملی، عفو عمومی و ثبات ملی به تصویب رساند؛ این لایحه تاکنون تنها ابتکاری است که شورای ملی در مورد فرایند صلح انجام داده است؛ با این حال، کمیته مصالحه که از سوی این لایحه پیشنهاد شده بود، ایجاد نشد. هدف منشور فراهم‌آوری مصونیت برای کسانی بود که مظنون به ارتکاب جنایت جنگی بودند. در نتیجه، این ابتکار یک تلاش واقعی برای صلح نبود؛ زیرا این لایحه واکنشی در برابر راهبرد عدالت انتقالی بود که توسط دولت تأیید شده بود و نیز تلاش برای دور زدن آن.» (صدر، ۱۳۹۷: ۱۵).

چنین سیاست‌هایی به ظاهر دلسوزانه اما دوپهلو در واقع، بردن افغانستان به سمت بحران‌های دوام‌دار و خواسته و ناخواسته، گام برداشتن در مسیر احیای مجدد طالبان و ظاهر شدن دوباره این گروه در عرصه تحولات افغانستان بود و تاریخ آن را هرگز از یاد نخواهد برد.

در سال‌های آغازین روی کار آمدن حکومت وحدت ملی نیز سیاست‌های اشتباه و نادرستی که به تقویت طالبان منجر می‌شد، ادامه یافت. نمونه‌ای از این نوع سیاست‌های اشتباه را می‌توان در سال‌های

آغازین حکومت وحدت ملی، در نگاه خوش‌باورانه مقامات نسبت به مذاکرات نامفهوم صلح و اعتماد بیش از حد به پاکستان مشاهده کرد؛ سیاست‌های صلح‌طلبانه‌ای که از سوی حکومت اصرار و از سوی طالبان با انکار همراه بود. اما این رویکرد در دوره پایانی حکومت وحدت ملی تغییر کرد و دولت متوجه شد که به پاکستان نمی‌شود به این راحتی اعتماد کرد و صلح هم با این شیوه به دست نمی‌آید.

«در ثور ۱۳۹۴ به دنبال میانجی‌گری پاکستان، معصوم استانکزی، سرپرست وزارت دفاع افغانستان، با سه عضو طالبان، عبدالجلیل، محمدحسن رحمانی و عبدالرازق، در اورومچی دیدار کرد. بعد از آن طالبان حاضر به ادامه جلسه بعدی نشدند و گفتند که دفتر قطر مجرای مذاکرات است. متعاقباً در سرطان ۱۳۹۴، دوره تازه‌ای از گفت‌وگوهای تسهیل‌شده توسط پاکستان میان نمایندگان طالبان و نمایندگان دولت افغانستان در موری پاکستان برگزار شد. این دور از مذاکرات به صورت گسترده‌ای به‌عنوان اولین دور مذاکرات رسمی میان طالبان و افغانستان در بالاترین سطح پنداشته شده است. هیأت طالبان متشکل از عبداللطیف منصور (منشی شورای رهبری)، محمد عباس آخوند (عضو کمیسیون سیاسی) و ابراهیم عمری (برادر جلال‌الدین حقانی بنیان‌گذار شبکه حقانی) بود. یک هیأت هشت عضوی متشکل از نمایندگان هر دو طرف ائتلاف حکومت وحدت ملی از دولت افغانستان در این گفت‌وگوها نمایندگی کردند. ایالات متحده، چین و پاکستان به‌عنوان ناظران مذاکرات شرکت کردند. این فرایند به زودی پس از درز خبر مرگ ملا عمر به هم خورد؛ با این حال، پیش از افشای مرگ ملا عمر، اختلاف بر نقش پاکستان به عنوان میانجی گفت‌وگوها میان دفتر سیاسی طالبان در قطر و رهبری طالبان در کوئته و شرایط گفت‌وگوها نقش مهمی را بازی کرد.» (صدر، ۱۳۹۷: ۲۰).

۳-۱-۲. فقر و بیکاری

یکی از عوامل تداوم بحران و جنگ در افغانستان، بحران فقر و بیکاری بوده است. جنگ در ضمن ویرانی، تباهی و کشتار، منبع درآمد مالی بسیاری از افراد نیز بوده است و جوانان بیکار و آدم‌های فقیر برای تهیه نان و تأمین نیازهای زندگی از روی ناچار به راحتی جذب گروه‌های شورشی شده‌اند و با حضور در میدان‌های نبرد و پیوستن به گروه‌های دهشت‌افکن، به کسب درآمد پرداخته‌اند و فقر و بیکاری فرایند یارگیری گروه‌های شورشی و مخالفان مسلح را تسهیل و تقویت کرده است.

۳-۱-۳. امتیازطلبی و جنگ قدرت

جنگ قدرت و رقابت‌بازی‌های منفی سیاسی از ویژگی‌های اصلی دنیای سیاست است؛ اما در افغانستان این حقیقت بیش از هر کشور دیگری رونق داشته و دارد. رقابت‌ها، جناح‌بندی‌ها و

کشمکش‌های قدرت، منافع ملی و مصالح عمومی در افغانستان را به مخاطره انداخته است. مقامات سیاسی و جناح‌های مختلف سیاسی در افغانستان بارها نشان داده‌اند آنچه برای آن‌ها مهم است، منافع شخصی، حزبی و جناحی‌شان است و همهٔ مسائل، از جمله جنگ و صلح در این کشور، با نگاه به منافع شخصی و جناحی مورد توجه قرار گرفته است. پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن مجدد این گروه، هیچ‌گاه یک اجماع ملی در مورد جنگ و صلح در افغانستان به دست نیامد و مقامات و جریان‌های مختلف از زاویهٔ منافع شخصی و حزبی‌شان به جنگ و صلح نگریسته‌اند و این امر به ظهور و تقویت طالبان منجر شده است.

اگر نیروهای امیتتی رویکرد قاطعی برای سرکوب شورشیان در پیش می‌گیرند، عده‌ای واکنش منفی نشان می‌دهند که چرا سرکوب و اگر روند صلح پیگیری می‌شود، باز می‌بینیم که شفافیتی در آن نیست و موضع‌گیری‌ها یکسان نبوده است و این آشفتگی به تقویت طالبان منجر شده است و باعث شده است طالبان حتی در مذاکرات صلح نیز گام به گام خواست‌ها و مطالبات‌شان را افزایش دهند. طالبان چندین شرط را برای صلح در افغانستان مطرح کرده‌اند. در طی گفت‌وگوهای شاولی کوت در قوس ۱۳۸۰ با حامد کرزی، طالبان خواهان عفو عمومی برای رهبران‌شان شدند. متعاقباً در سال ۱۳۸۶ طی مذاکرات مخفی در زوریخ میان سرویس اطلاعاتی آلمان و دو نمایندهٔ طالبان، آن‌ها خواستار به رسمیت‌شناختن این گروه به عنوان یک جبههٔ سیاسی در افغانستان همانند به رسمیت‌شناختن سازمان آزادی‌بخش فلسطین شدند. در جریان گفت‌وگوهای میزان و حوت ۱۳۸۷ میان نمایندگان دولت و طالبان در عربستان، طالبان مسئلهٔ تشریک در قدرت را پیشنهاد کرده‌اند؛ با این حال، در کل، آن‌ها در ازای پایان دادن به پیکار مسلحانهٔ‌شان، دو شرط را تعیین کرده‌اند: خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان و ایجاد یک حکومت اسلامی بر مبنای شریعت (صدر، ۱۳۹۷: ۲۷).

مقامات سیاسی، جریان‌های مختلف موجود در کشور و دولت افغانستان موفق نبوده‌اند در قبال طالبان چه در برخورد و چه در مذاکره با این گروه، سیاست منسجمی در پیش گیرند. سیاست‌هایی که دولت افغانستان در قبال طالبان در پیش گرفته است، همواره بر منافع شخصی و امتیازطلبی استوار بوده است، نه بر منافع و مصالح ملی و همین آشفتگی سیاسی، به ظهور مجدد و نیز به تداوم حیات سیاسی طالبان انجامیده است.

۳-۲. عوامل بیرونی ظهور دوبارهٔ طالبان

عوامل بیرونی که منجر به ظهور دوبارهٔ طالبان در افغانستان شد و این گروه را دوباره در عرصهٔ تحولات افغانستان برگرداند، در دو بخش عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قابل تقسیم و ارزیابی است

که هر کدام آن به نوبت خود در پیدایش مجدد و نیز در تداوم حیات سیاسی طالبان در افغانستان نقش داشته است.

۳-۲-۱. عوامل منطقه‌ای

عوامل منطقه‌ای مؤثر در ظهور مجدد طالبان مختلف‌اند. این عوامل را می‌توان در منافع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی - نظامی کشورهای منطقه و همسایه جست‌وجو کرد. تضاد منافع کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای در افغانستان با یکدیگر و نیز تضاد منافع آن‌ها با قدرت‌های فرامنطقه‌ای، یکی از عوامل پیدایش و تداوم حیات گروه‌های دهشت‌افکن و تداوم جنگ در افغانستان است. عوامل منطقه‌ای ظهور مجدد طالبان را می‌توان این‌گونه ارزیابی کرد:

۳-۲-۲. تضاد منافع کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای

کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای هر کدام منافع فراوانی برای خود در افغانستان تعریف کرده‌اند که این منافع ممکن است با منافع کشور منطقه‌ای دیگر و یا کشور فرامنطقه‌ای در تضاد باشد. به همین دلیل است که بسیاری از تحلیل‌گران از جنگ افغانستان به‌عنوان جنگ نیابتی یاد می‌کنند؛ جنگی که عوامل پشت پرده از بیرون از مرزها آن را هدایت می‌کنند.

قدرت‌های منطقه‌ای مانند پاکستان، هند، ایران، عربستان، ترکیه، قطر و دیگر کشورهای منطقه هر کدام منافع خاصی خود را در افغانستان دارند و این منافع می‌تواند در تضاد با یکدیگر و یا در تضاد با منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای باشد. هدف پاکستان از ایجاد طالبان در افغانستان، تشکیل یک دولت کاملاً هم‌سو با پاکستان در افغانستان است و این کشور در تلاش برای ظهور مجدد طالبان نیز این انگیزه را از دست نداده است.

طرح استقرار حکومت پشتون به رهبری طالبان (از سوی پاکستان) برای مقابله با نفوذ هند و سرکوب جنبش‌های جدایی‌طلب در مناطقی شمال‌هم‌موز با افغانستان طراحی شده بود، سیاست نفوذ بر عمق استراتژیک افغانستان به منظور ایجاد آهرمی نیرومند در برابر هند در صورت وقوع هرگونه درگیری نظامی در منطقه مورد اختلاف کشمیر است. پس از فروپاشی طالبان و تشکیل حکومت جدید، فعالیت‌های هند در ابعاد اقتصادی و امنیتی با اهداف استراتژیک دنبال شد که در نهایت این کشور به جایگاه مهم‌ترین متحد منطقه‌ای افغانستان ارتقا یافت. هدف اصلی هند از فعالیت‌های امنیتی - اقتصادی، مقابله با نفوذ رقیب سنتی، پاکستان، و محاصره سرزمین همسایه اتمی است. هند سرمایه‌گذاری در طرح‌های اقتصادی افغانستان و بازگشایی کنسولگری در مناطق جنوبی پشتون‌نشین

را با هدف تأثیرگذاری بر امنیت و اجرای استراتژی محاصره پاکستان از ناحیه شمال انجام داده است (رفیع، ۱۳۹۳: ۴۵).

از طرف دیگر، سیاست افغانستان در قبال پاکستان همواره ناسنجیده و متزلزل بوده است و این مسئله افغانستان را آسیب‌پذیر ساخته است. تعامل افغانستان و پاکستان در دوره حاکمیت حامد کرزی بیش‌تر به تقابل استوار بود و کرزی ترجیح داد افغانستان را به هند نزدیک سازد. هر قدر افغانستان به هند نزدیک شود، از پاکستان دور می‌شود؛ اما کرزی سیاست دوری از پاکستان و نزدیکی به هند را اتخاذ کرد و تقابل را بر تعامل ترجیح داد؛ به‌گونه‌ای که روابط افغانستان و پاکستان در دوره وی رنگ خاکستری به خود گرفت و دو کشور از همدیگر تا حدودی دور نگهداشته شدند و پاکستان در سایه چنین روابطی به سیاست‌های تخریبی خود بیش‌تر ادامه داد. زمانی که داکتر محمدشرف غنی قدرت را تصاحب کرد، ابتدا تلاش کرد سیاست تقابل با پاکستان را کنار گذارد و تعامل مثبت با این کشور را در پیش گیرد و لو این‌که این بار افغانستان از هند دور می‌شد؛ اما مدتی از روی کار آمدن او نگذشته بود، زود متوجه شد که پاکستان کشوری نیست که قدر تعامل و روابط حسنه را بداند؛ کشوری که در سایه تعامل مثبت، سیاست‌های تخریبی خود را بیش‌تر می‌کرد و آسیب‌های بیش‌تری به افغانستان می‌رساند. بالاخره سیاست‌های خصمانه پاکستان بسیار زود رویکرد غنی در قبال این کشور را از رویکرد تعامل به رویکرد تقابل کشاند و روابط دو کشور هم‌چنان خاکستری و سرد باقی ماند؛ اما حقیقت این است که استراتژی و سیاست افغانستان در قبال پاکستان نه تعامل و نه تقابل؛ بلکه تعامل توأم با تقابل را می‌طلبد؛ زیرا پاکستان تعامل مثبت کشور ما را نشان حقارت و ضعف تلقی می‌کند و دست به مداخلات تخریبی بیش‌تر می‌زند و رویکرد تقابل نیز دو کشور را دچار آسیب‌های زیادی می‌سازد؛ اما رویکرد تعامل توأم با تقابل پاکستان را وادار می‌کند به روابط دوستانه دو کشور و تداوم آن فکر کند و از طرفی به حفظ روابط حسنه افغانستان و هند نیز کمک کند.

کشمکش و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای بر سر منافع‌شان در افغانستان، یکی از عوامل اساسی تداوم منازعه در افغانستان بوده است؛ بنابراین، در ظهور اولیه طالبان بعضی از کشورهای منطقه نقش داشتند و در ظهور مجدد این گروه کشورهای بیش‌تری سهم گرفتند.

تضاد منافع قدرت‌های منطقه‌ای یکی از عوامل اساسی بیرونی ظهور دوباره طالبان و تداوم جنگ در این کشور است. اگر در ظهور اولیه این گروه چند کشور محدودی ایفای نقش کردند؛ اما در ظهور دوباره آن کشورهای بیش‌تری از کشورهای منطقه نقش آفرینی کردند؛ زیرا آن‌ها تأمین منافع خود را در ظهور مجدد طالبان می‌دیدند. به همین خاطر، آنان در ظهور و نیز در تداوم حیات طالبان ایفای نقش کردند.

۳-۳-۳. اختلافات ارضی

یکی از عواملی که دست بعضی از کشورهای همسایه را برای مداخله در افغانستان باز گذاشته است، اختلافات ارضی افغانستان، به ویژه معضل خط دیورند و در گام دوم هیدروپلیتیک و معضل آب افغانستان، است. این مسائل، رابطه افغانستان با بعضی از همسایگان را به تیرگی کشانده است و به عنوان عامل بحران آفرین برای افغانستان مشکل ساز بوده است و همسایگان ذی نفع در این مسائل ترجیح داده اند به جای حل مشکلات فیما بین از راه مذاکره، به شیوه های نامتعارف از جمله سیاست مداخله، مقابله و تضعیف دولت افغانستان را از طریق های مختلف از جمله حمایت از نیروهای شورشی دنبال کنند؛ آن گونه که در مدل «پترهاگت» نیز آمده است، این مسائل یکی از عوامل تداوم جنگ و منازعه در یک کشور است.

«یکی از عوامل جغرافیایی تنش آفرین بین کشورهای همجوار، ادعای ارضی یک کشور به خاک یا آب کشور همسایه برای حفظ موقعیت برتر و حیاتی مناطق و منابع مرزی خود است که در مدل پترهاگت به صورت یک نیروی بیرونی دارای «فشار خارجی» می باشد. ارزش استراتژیک مناطق همواره برای دولت مردان کشورها یک امر بدیهی می باشد.» (بازدار، ۱۳۹۶: ۱۵۸).

معضل همیشگی دیورند میان افغانستان و پاکستان و نیز بحران و معضل آب میان افغانستان و بعضی از همسایگان بی تأثیر در سیاست های غیر دوستانه بعضی از همسایگان ذی نفع در ایجاد، تقویت و تجهیز نیروهای مخالف مسلح در افغانستان نبوده است.

خط دیورند، رابطه افغانستان و پاکستان را به تیرگی کشانده است و پاکستان از این ناحیه همیشه افغانستان را تحت فشار قرار داده است. از آن جا که یکی از راه های برقراری ارتباط افغانستان با دریا و آب های بین المللی بندر کراچی پاکستان است، پاکستان بارها با اقدامات خصمانه سر راه افغانستان مانع ایجاد کرده است؛ هر چند افغانستان اخیراً تلاش کرده است وضعیت انحصاری بندر کراچی را بشکند و میزان وابستگی اش را به این آبراه بین المللی کاهش دهد.

«حدود یک پنجم از کشورهای دنیا در خشکی احاطه شده اند و برای عبور کالاهای خود از کشور خارجی باید ترتیبات خاص ترانزیتی بدهند.» (هاگت، ۱۳۹۱: ۳۷۳).

افغانستان با خط استعماری دیورند از آب های بین المللی دور شد و اینک این خط تبدیل به خط مناقشه میان افغانستان و پاکستان شده است و پاکستان برای قبولاندن این خط به افغانستان، به رویکردهایی متوسل شده است که می توان از آن به عنوان رویکردهای خصمانه یاد کرد. در این نوع رویکرد، حمایت از گروه های مخالف دولت افغانستان یک اصل بوده است.

۳-۳. عوامل فرامنطقه‌ای

غیر از عوامل و زمینه‌های داخلی و عوامل منطقه‌ای پیدایش مجدد طالبان، عامل دیگری که در ظهور دوباره طالبان در افغانستان نقش داشته است، عوامل فرامنطقه‌ای است که در این سطور به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود که عبارتند از:

۳-۳-۱. رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در حوزه ژئوپلیتیک افغانستان

افغانستان از لحاظ ژئوپلیتیکی برای همیشه محل رقابت و کشمکش قدرت‌های بین‌المللی بوده است و قدرت‌های هژمون همواره آرزو داشته‌اند در قلمرو جغرافیایی افغانستان نفوذ داشته باشند و به قدرت‌های رقیب اجازه نزدیک شدن به این حوزه ژئوپلیتیکی را ندهند. قدرت‌های متخاصم برای رسیدن به اهداف خود از شیوه‌های مختلف استفاده کرده‌اند. یکی از شیوه‌های رایج آن‌ها، ایجاد، تقویت و تجهیز نیروهای مسلح و استفاده از آن‌ها برای مهار قدرت‌های رقیب بوده است؛ چنان‌که دیدیم که در دوره اشغال افغانستان توسط شوروی، قدرت‌های رقیب شوروی تمام امکانات خود را بسیج کردند تا شوروی را در افغانستان زمین‌گیر سازند و آن‌ها از خیزش‌های عمومی و از نیروهای جهادی که علیه شوروی قیام کرده بودند، حمایت کردند؛ در حالی که هدف‌شان چیزی جز زمین‌گیر کردن شوروی در افغانستان نبود.

«اکثر منازعات سال‌های اخیر، در مناطق برخورد قدرت‌های بزرگ رخ داده‌اند. شاید بتوان گفت که حوزه‌های قدرت برتری جویان از مراکز خود فراتر رفته و آن‌ها با قدرت خود، کشورهای کوچک‌تر را مقهور ساخته، مناطق نفوذ قدرت‌های کوچک‌تر را به محاصره درآورده و بر سر حدود یکدیگر گلاویز و سرشاخ می‌شوند.» (دوئرتی، ۱۳۸۴: ۱۱۰).

کشمکش قدرت‌های بین‌المللی در حوزه ژئوپلیتیک افغانستان هم برای خود آن‌ها هزینه جانی و مالی داشته است و هم افغانستان را دچار مشکل کرده است. بدون شک، یکی از عوامل جنگ و تداوم بحران در افغانستان، رقابت و رویارویی قدرت‌های صاحب منافع در افغانستان است.

«رقابت ژئوپلیتیک در صورت تداوم ممکن است به منازعه ژئوپلیتیکی منجر شود. این امر زمانی حادث می‌شود که قدرت‌های رقیب کوشش کنند موقعیت خویش را با تنزل دادن موقعیت دیگران یا ممانعت از آن‌ها تقویت کنند و ارتقا دهند و مانع دستیابی دیگران به اهداف‌شان بشوند. هم‌چنین در ادامه، رقبای خود را از دور خارج کنند و به آنزوا ببرند. در رقابت ژئوپلیتیک، منافع مشترک مادی و معنوی جای خود را به منافع تقابلی می‌دهد؛ زیرا از منافع مشترک، همکاری، پیمان و ژئوپلیتیک صلح؛

اما از منافع تقابلی، رقابت، منازعه و جنگ حاصل می‌شود.» (احمدی، ۱۳۹۲: ۲۰۲).

۳-۳-۲. سیاست‌های ناهماهنگ در برخورد با طالبان

از زمان حضور نیروهای بین‌المللی در افغانستان، رویکرد کشورهای مدعی مبارزه با تروریسم، رویکرد یکسانی نبوده است: گاهی از سرکوب حرف زده‌اند و گاهی از امتیازدهی، گاهی از خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان سخن گفته‌اند و گاهی از ماندن و تداوم مأموریت. شکی نیست که با سیاست‌های ناهماهنگ و با برخوردهای دوپهلوی، طالبان تضعیف نمی‌شوند. کشورهایی که در افغانستان نیرو فرستادند، موضع منسجمی در قبال طالبان نداشته‌اند. یک جبهه آشفته و ناهماهنگ و بی‌انگیزه در رویایی با یک جبهه منسجم و با انگیزه نمی‌تواند به اهداف خود دست یابد و این آشفتگی حتی در فرایند خروج نیروهای بین‌المللی و یا ماندن آن‌ها در افغانستان نمایان بوده است.

«جهان تنها با تصویر کلی جنگ افغانستان سرگرم است و از جزئیات داخلی جنگ که مانع از پایان آن می‌شود، خبری ندارد و نشست سران ناتو در لیسبون در ۱۹-۲۰ نوامبر، یک نمونه روشنی از این مشکل بود. در این نشست تلاش شد بیش از پیش روشنی برای خروج از افغانستان ارائه گردد؛ ولی نه تنها این‌گونه نشد؛ بلکه سردرگمی نیز به وجود آمد. رهبران ناتو از برنامه‌های خود برای انتقال مرحله‌ای مسئولیت‌ها به نیروهای افغان و پایان نقش نظامی ناتو در افغانستان تا سال ۲۰۱۴ سخن گفتند. آن‌ها متعهد شدند پس از این تاریخ به نقش حمایتی خود ادامه دهند؛ حال آن‌که آمریکا هشدار داد در صورت وخامت اوضاع امنیتی، نیروهایش پس از سال ۲۰۱۴ نیز به جنگ ادامه می‌دهند. کاملاً روشن است آمریکا و ناتو جداول زمانی متفاوتی برای خود تعیین کرده‌اند.» (ابراهم معاصر، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

ناماهنگی کشورهایی که در قالب نیروهای بین‌المللی در افغانستان با طالبان به مبارزه پرداختند، به تقویت طالبان کمک کرد و نیروی‌های خارجی که با انگیزه سرکوب طالبان به افغانستان آمده بودند، سرانجام به دلیل عدم موفقیت در میدان نبرد، گام به گام از موضع‌شان عقب نشستند و آمریکا نیز به سیاست مذاکره و امتیازدهی به طالبان روی آورد. **پیشینه**

تابستان ۱۳۹۲

۳-۳-۳. نداشتن تعریف روشن از تروریسم و مبارزه با آن

هر اقدامی در هر سطحی، تا تعریف روشنی از آن وجود نداشته باشد و اهداف و دورنمای مشخصی برای آن در نظر گرفته نشود، نمی‌تواند به سرانجام مطلوبی رسد. دکتترین ایالات متحده و استراتژی‌های همکاران بین‌المللی آن در مبارزه با تروریسم در افغانستان، دکتترین و سیاست پارادوکسیکال بوده است. در این دکتترین، هم شاهد تقابل و رویارویی با طالبان بوده‌ایم و هم شاهد ممانعت و تساهل و باج‌دهی؛

بنابراین، چنین استراتژی را می‌توان استراتژی معیوب تلقی کرد که بدون دورنمای مشخصی، فرایندی را طی کرده است.

طالبان پس از افول، دوباره ظهور کردند و پس از ظهور مجدد نیز فراز و فرودهای زیادی را سپری کردند و جنگ‌های خونین و حملات مرگبار انفجاری و انتحاری توسط این گروه سازمان‌دهی شد.

نتیجه‌گیری

ظهور دوباره طالبان برمی‌گردد به زمینه‌ها و بسترهای موجود مانند تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان که منبع درآمد گروه‌های شورشی بوده و صاحبان وجدان‌های مرده به پشت آن ایستاده‌اند و نیز غارت معادن و منابع طبیعی افغانستان یکی از دیگر زمینه‌هایی است که در سایه ناامنی‌ها راحت‌تر غارت می‌شوند و گروه‌های دهشت‌افکن راه را برای غارت آن هموار می‌سازند. رادیکالیسم اسلامی و افراط‌گرایی که تبدیل به معضل کل منطقه شده، به شمول شکاف‌های قومی، از دیگر زمینه‌های ظهور مجدد طالبان در افغانستان است.

علاوه بر زمینه‌ها، علل و عوامل متعدد داخلی و خارجی در ظهور دوباره طالبان دخیل بوده‌اند که در بخش عوامل داخلی می‌توان از مماشات و سیاست‌های دوپهلوی و غیر صادقانه مقامات حکومتی مخصوصاً سیاست‌های حامد کرزی و مقامات دوره حاکمیت او و نیز فقر و بیکاری که متأسفانه شرایط مناسبی را برای جذب نیرو و یارگیری طالبان فراهم کرده است و هم‌چنین، کشمکش و جنگ قدرت و امتیازطلبی‌هایی که خواسته و یا ناخواسته به تقویت طالبان و به تضعیف حکومت ملی منجر شده است. این عوامل مهم‌ترین عوامل داخلی ظهور دوباره طالبان در افغانستان بوده‌اند.

عامل خارجی دخیل در ظهور مجدد طالبان در افغانستان نیز متعدد است که می‌توان آن را در دو بخش عامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تقسیم کرد. مهم‌ترین عامل منطقه‌ای را می‌توان در تضاد منافع قدرت‌های منطقه‌ای با یکدیگر و هم‌چنین تضاد منافع آن‌ها با منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای و نیز در اختلافات ارضی و مناقشه هیدروپلیتیکی افغانستان جست‌وجو کرد. عوامل فرامنطقه‌ای تأثیرگذار در ظهور دوباره طالبان نیز متعددی که مهم‌ترین این عوامل را می‌توان در رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در حوزه ژئوپلیتیکی افغانستان و هم‌چنین سیاست‌های ناهماهنگ کشورهای مدعی مبارزه علیه تروریسم و نیز نداشتن تعریف روشن از تروریسم و مبارزه با آن مشاهده کرد.

طالبان پس از سقوط و انزوی موقت، دوباره پا به عرصه تحولات سیاسی افغانستان گذاشتند و از آن زمان تاکنون دست به جنگ‌ها، انفجارها و انتحارهای خونین زده‌اند و اخیراً نیز مذاکرات صلح میان

این گروه و ایالات متحده ادامه داشته است و این که این مذاکرات به چه سرانجامی منجر می شود، هنوز معلوم نیست و نمی توان دورنمای روشنی برای آن تصور کرد.

منابع

۱. ابرار معاصر (۱۳۹۰)، کتاب آسیای (۶)، ویژه مسائل افغانستان، تهران، مؤسسه ابرار معاصر.
۲. احمدی، عباس و همکاران (۱۳۹۷)، «تبیین نظری بسترهای شکل گیری رقابت های ژئوپلیتیکی»، مجله پژوهش های جغرافیای انسانی، دوره پنجاهم، شماره ۱.
۳. اندیشمند، محمداکرام (۱۳۸۳)، سال های تجاوز و مقاومت، افغانستان، نشر پیمان.
۴. انصاری، خواجه بشیراحمد (۱۳۸۲) افغانستان در آتش نفت، کابل، انتشارات میوند.
۵. بازدار، شهناز و دیگران (۱۳۹۶)، «بررسی عوامل جغرافیایی تنش در مرزهای شمالی ایران بر اساس مدل نظری پیتر هاگت»، فصلنامه پژوهش های سیاسی و بین المللی، سال هشتم، شماره ۳۳.
۶. بصیری، محمدعلی (۱۳۷۹)، «تحولات مفهوم امنیت ملی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۶۳-۱۶۴.
۷. دولت آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۷)، شناسنامه افغانستان، تهران، انتشارات عرفان.
۸. دوثرتی، جیمز (۱۳۸۴)، نظریه های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طبیب و وحید بزرگی، تهران، انتشارات قومس.
۹. رشید، احمد (۱۳۷۹)، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه اسدالله شفاپی و صادق باقری، انتشارات دانش هستی، چاپ اول.
۱۰. رفیع، حسین (۱۳۹۳)، «چالش های صلح افغانستان»، فصلنامه فققاز و آسیای مرکزی، شماره ۸۸.
۱۱. روه، الیویه (۱۳۷۸)، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه محسن مدیرشانه چی و حسین مطیعی امین، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.
۱۲. سامبانیس، نیکلاس و دیگران (۱۳۹۱)، جنگ های داخلی: رویکرد اقتصاد سیاسی، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران، دفتر علم.
۱۳. سرفراز، محمد (۱۳۹۰)، جنبش طالبان از ظهور تا افول، تهران، انتشارات سروش.
۱۴. صدر، عمر (۱۳۹۷)، فرایندهای صلح در افغانستان: دیدگاه مردم، ترجمه جلیل پژواک، کابل، انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
۱۵. طیار، عبدالله (۱۳۹۴)، «مواد مخدر در فقه اسلام»، ترجمه یوسف حسین پور، نشر دیجیتالیک.
۱۶. قدیری، نیلوفر (۱۳۸۶)، رابطه ژنرال مشرف و ایالات متحده تنها گزینه، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره ۲۰، تهران، صاحب امتیاز مؤسسه همشهری.
۱۷. کرزی، حامد (۱۳۸۷)، مصاحبه کرزی با دلی استار، روزنامه همشهری، سال شانزدهم، شماره ۴۷۰۱، دلی استار ۱۶ نوامبر ۲۰۰۸، ترجمه محمد کرباسی.
۱۸. کورنا، لورل (۱۳۸۳)، افغانستان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول.
۱۹. گودوین، ویلیام (۱۳۸۳)، پاکستان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران، انتشارات ققنوس.
۲۰. مارسدن، پیتر (۱۳۸۸)، طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر مرکز.
۲۱. هاگت، پیتر (۱۳۷۹) و (۱۳۹۱)، جغرافیا؛ ترکیبی نو، ج ۲، ترجمه شاپور گودرزی نژاد، تهران انتشارات سمت.